

نوازشی میان شکنجه ها

در جستجوی روزنه ای از فروغ صبح

در این شب سیاه به هر سو دویده ام

با خنجر امید در این شام مرگزای

حلقوم دیو ماتم و غم را دریده ام

هر چند خسته از ستم ناکسان شدم

لطف کسی مراست که هرگز ندیده ام

با شوق اوست گر دل رنجور می تپد

از جام اوست گرمی عرفان چشیده ام

عشقش نوازشی است میان شکنجه ها

زین شوق بس شکنجه دوران کشیده ام

آن روزن امید که می جستمش هم اوست

هرچند در دل است و نهان از دو دیده ام

گوشی که پر ز غیر شود راز نشنود

بستم چو گوش سر، نغماتش شنیده ام